



بخش نخست و دوم «خفتگان در بقیع»
پیشتر در شماره‌های ۶۵ و ۶۶ از نظر
خوانندگان گرامی این فصلنامه گذشت،
اکنون سومین بخش و دنباله این بحث
را که معرفی دیگر صحابه صادق و
بزرگوار آرمیده در بقیع است پی
می‌گیریم:

خفتگان در بقیع

(۳)

علی اکبر نوایی

۱۳. جابر بن عبدالله انصاری

جابر بن عبدالله انصاری، از صحابه بلند مرتبه و بزرگوار پیامبر خدا و از مخلص ترین دوستاناران خاندان عصمت و طهارت است. مادرش نسبییه، دختر عقبه بن عدی، کنیه اش ابو عبدالله و یا ابو عبدالرحمان بوده است. وی در سال دوم؛ بعد از عقبه نخستین، با پدر خویش در عقبه حضور داشته است.

او شخصیتی بلند آوازه است که همواره در کنار پیامبر ﷺ بوده و پس از رحلت آن حضرت تا زمان امام باقر علیه السلام حیات داشته است. او همان کسی است که پیامبر خدا به وسیله او به امام باقر علیه السلام سلام می فرستد. جابر در این باره چنین گفته است:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لِي يَوْمًا يَا جَابِرُ إِذَا أَدْرَكَتَ وَلَدِيَّ الْبَاقِرَ فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ فَإِنَّهُ سَيِّبِي وَأَشْبَهُ النَّاسِ بِي...»^۱

«همانا پیامبر خدا - که درود خدا بر او و آلش باد - روزی به من فرمود: ای جابر، آنگاه که فرزندم باقر را ملاقات کردی، از من به او سلام برسان. او هم نام من و شبیه ترین مردم به من است.»

همانگونه که اشاره کردیم، وی همواره در کنار پیامبر بوده و خود گفته است:

«حضرت رسول، شخصاً در بیست و یک غزوه حاضر بود که من در نوزده غزوه آن شرکت داشتم.»^۲

از منابع تاریخی برداشت می شود، جابر در نبردهای بدر و اُحد شرکت نداشته؛ زیرا پدرش او را از جنگ منع کرد ولی به مسلمانان و مبارزان آب می رساند. پس از رحلت پیامبر، در تمام جنگ ها حاضر بود و در نبرد صفین در رکاب امیر مؤمنان، علی علیه السلام افتخار حضور داشت.

بدر جابر در کنار پیامبر ﷺ

عبدالله، پسر عمرو خزر جی سلمی، پدر جابر، رئیس قبیله بنی سلمه در عقبه دوم با پیامبر بیعت کرد. در جنگ بدر و اُحد، در رکاب پیامبر و ملازم آن حضرت بود و سرانجام در احد به شهادت رسید.

جابر گوید: «آنگاه که پدرم در احد تصمیم گرفت به میدان رود، مرا خواند و گفت: فرزندم! من در این جنگ کشته می شوم و پس از خود، جز پیامبر، کسی را از تو دوست تر ندارم. قرض های مرا بپرداز. تو را درباره خواهانت سفارش می کنم. او نخستین کسی است که پس از شهادتش، گوش و بینی اش را بریدند.»^۳

بزرگی جابر در نگاه پیامبر ﷺ

جابر بن عبدالله انصاری محبوب پیامبر و در نظر آن حضرت، از جایگاه رفیعی برخوردار بود. «در غزوه ذات الرقاع»، شتر جابر از راه رفتن بازماند و بر زمین خوابید. جابر هر چه نهب زد، از جای بر نخاست. در این حال، پیامبر از انتهای جمعیت رسید و فرمود: جابر! چه می کنی؟ جابر گفت: پدر و مادرم به فدایت! شترم از راه بازمانده است. پیامبر پرسید: چوب یا عصا داری؟

جابر گفت: آری. آنگاه عصایش را به آن حضرت داد و پیامبر به وسیله عصا شتر را وادار کرد که از جا برخیزد. پیامبر بار دیگر شتر را خواباند و پای مبارکش را بر دست های آن گذاشت و به جابر فرمان داد که سوار شتر شود. جابر گوید: هنگامی که سوار شدم، دیدم در اثر قدم های پیامبر، شترم از همه شتران پیشی گرفت.^۴

پرسش پیامبر ﷺ از قرض های پدر جابر

پیامبر از جابر پرسید آیا عبد الله قرض هایش را ادا کرد؟

جابر: قرض های پدرم باقی است.

پیامبر: طلبکار تان کیست؟

جابر: ... مرد یهودی.

پیامبر: زمان پرداخت کی است؟

جابر: هنگام خشک شدن و پختن خرما.

پیامبر: هر گاه خرما پخته شد، پیش از آن که در آن تصرف کنی مرا آگاه ساز...

جابر پس از خشک شدن و پختن خرما، به یاد پیامبر ﷺ آورد. پیامبر به نخلستان جابر آمد و از هر نوع خرما مشتی برداشت و کناری گذاشت. آنگاه فرمود: به طلبکار بگو بیاید. جابر طلبکار را آگاه کرد و او (مرد یهودی) آمد.

پیامبر به وی فرمود: طلب خود را از کدام خرما می ستانی؟

یهودی: همه این ها به طلب من کفایت نمی کند چه رسد به یک نوع آن!

پیامبر: از هر کدام که خواهی شروع کن و طلب خرمای خود را بستان.

یهودی: از خرمای صیھانی آغاز می کنم.

پیامبر: با نام خدا شروع کن به پیمانہ کردن. تمام پیمانہ هایش را گرفت و خرما همچنان باقی

بود! پیامبر به جابر امر کرد باقی خرماها را به خانه خود ببر تا برکت یابد.^۵

آری، جابر بن عبدالله انصاری، از جایگاهی رفیع نزد پیامبر برخوردار بود. از نمونه ها و

نشانه‌های این علاقمندی، دعوت پیامبر از جابر به شرکت در برخی نشست‌های آن حضرت بود. مکرر به خانه جابر می‌رفت. حفرکنندگان خندق را برای خوردن غذا به خانه جابر برد. برای جابر و پدرش دعا می‌کرد. اخبار غیبیه را در مواقف مختلف به جابر اعلام می‌نمود. جابر را جزو دوستان اهل بیت خود نامید. و نیز سلام خود را به وسیله ایشان به امام باقر علیه السلام رساند و موارد بسیار دیگر که در کتب حدیثی و روایی آمده است.

جابر بن عبدالله، در قله رفیع روایتگری

جابر بن عبدالله انصاری، در سلسله روایت و احادیث، دارای جایگاه بلند و رفیع است. ایشان چون پیوسته در کنار پیامبر بود، احادیث نبوی فراوان در سینه‌اش نهفته داشت. از رازهایی خبر داد که از پیامبر شنیده بود. از حوادثی فتنه‌خیز گفت که پیامبر آگاهش کرده بود. او ماجراهای فراوانی را به چشم خود دیده بود؛ ماجراهای تخلف از فرمان‌های پیامبر، عظمت حادثه‌ها، عظمت پیامبر، عظمت علی علیه السلام، مظلومیت و غربت خاندان پیامبر بعد از رحلت آن حضرت، ماجرای غم پنهان زهرا و علی علیه السلام، ماجرای رفتن علی و فاطمه به در خانه‌های مهاجر و انصار... همچنین حضور در کنار علی و همدردی با آن حضرت در ماجرای دفن فاطمه علیه السلام، مظلومیت و غربت بیست و پنج ساله علی علیه السلام و حوادث غمبار این دوره، شهادت و غربت علی علیه السلام، ماجراهای دردآور دوران امامت امام مجتبی علیه السلام، جگر فروریخته آن حضرت در تشت، غم‌های جگرگوشه دیگر زهرا و سبط دیگر نبی، حسین بن علی علیه السلام، و سرهای بریده و بر نیزه قرار گرفته، نظاره صحنه اسیران پس از حادثه غمبار نینوا، غربت امام سجّاد علیه السلام و... و بالأخره دعا‌های آن گرامی در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله، و مناجات‌های جانگداز شبانه امام سجّاد، ماجرای حرّه و دیدن حمله مسرف بن عقبه تبه‌کار و سرانجام شهادت سجّاد اهل بیت و نیز حوادث غمبار دیگر. از همه مهمتر، زیارتش از شهیدان واقعه طف و گریستن و نالیدن بر مزاری که همه عظمت‌ها در آن مدفون گردید؛ مزار سبط نبی، سید شهیدان عالم انسانیت و عاقبت، رساندن سلام گرم پیامبر به باقر اهل بیت علیه السلام و البته با این همه، هنوز هم در عظمت جابر و شأنش حرف‌های گفتمانی بسیار است و این تصویری در حد و توان ما بود که ارائه کردیم.

بالأخره، او روایتگری صادق، امین، عاشق، دلسوخته، غم دیده و هجران کشیده است که گویی غم همه تاریخ را در دل خود نهفته داشت.

با این وصف، اگر روایات پیامبر و اهل بیت تا دوره امام باقر علیه السلام، را بنگرید، کمتر روایتی است که در سلسله روایت آن، شخصیت عظیم جابر، خودنمایی نکند.

جابر و حدیث لوح فاطمه علیها السلام

از افتخارات جابر، نقل حدیث لوح و قرار داشتن در سلسله روایان این حدیث است؛ حدیثی که ائمه علیهم السلام، به آن می‌بالیدند. حدیث لوح چنین است.

«ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرد که پدرم امام باقر علیه السلام، به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: مرا با تو حاجتی است، آیا فرصتی هست بیایی با هم بنشینیم و آن حدیث را با شما در میان گذارم؟ جابر: آری، یابن رسول الله، هر زمان که فرمان دهید، حاضرم.

امام علیه السلام: می‌خواهم مرا از لوحی که دست مادرم زهرادیده‌ای خبر دهی که در آن چه نوشته بود؟ جابر: خدا را گواه می‌گیرم که در زمان پیامبر خدا برای تبریک و تهنیت به ولادت حسین بن علی علیه السلام به خانه زهر علیه السلام رفتیم. لوح سبزی در دست او دیدم که گمان کردم زمرّد است. در آن نوشته‌ای دیدم که مانند نور آفتاب روشن بود. گفتم: دختر پیامبر! پدر و مادرم به قربانت، این چه نوری است؟ زهر علیه السلام فرمود: این لوحی است که خداوند برای پدرم هدیه فرستاد. در آن است نام پدرم و نام شوهرم و دو فرزندم و نام‌های پیشوایان و جانشینان از فرزندانم. پدرم آن را به من داد تا خوشحالم کند. سپس جابر اضافه کرد که من آن لوح را از مادرت گرفتم و نسخه‌ای از آن برداشتم.

امام علیه السلام: جابر! ممکن است آن را به من نشان دهی؟

جابر: آری.

امام علیه السلام به اتفاق جابر به خانه وی رفتند و جابر قطعه‌ای از پوست نازک بیرون آورد و به امام باقر علیه السلام تقدیم کرد.

امام علیه السلام: جابر! لوح را نگه‌دار تا من از حفظ بخوانم و ببین که صحیح است:

به نام خداوند بخشندهٔ مهربان، این نامه‌ای است از خدای عزیز و حکیم که توسط جبرئیل امین از نزد پروردگار جهانیان برای محمد صلی الله علیه و آله که نور خدا و سفیر او به سوی بندگان و واسطهٔ میان خلق و خالق و دلیل و راهنمای به سوی او است، فرستاده است.

هر پیامبری که فرستادم و مدتش به پایان رسید، برای او جانشینی قرار دادم. تو را بر تمام پیامبران برتر شمردم و وصی تو را بر همهٔ اوصیا فضیلت دادم و تو را به دو فرزند گرامیت محترم داشتم؛ حسن را معدن علم و حسین را نگهبان وحی قرار دادم.

محمد! نام مرا بزرگ شمار و نعمت‌هایم را شکر گزار و منکر آن مباش. منم پروردگار عالمیان، جز من خدایی نیست. منم شکننده و خوار کننده ستمگران، هلاک کننده سرکشان، پاداش دهنده روز رستاخیز. منم خدا و جز من خدایی نیست، هر که امیدوار به فضل غیر من باشد و یا از غیر عدل من بترسد، او را عذابی دهم که احدی از جهانیان را چنین عذاب نکرده باشم! مرا بپرست و بر من توکل کن. هر پیامبری که فرستادم و مدتش به پایان رسید، برای او جانشینی قرار دادم. تو را بر تمام پیامبران برتر شمردم و وصی تو را بر همه اوصیا فضیلت دادم و تو را به دو فرزند گرامیت محترم داشتم؛ حسن را معدن علم و حسین را نگهبان وحی قرار دادم و او را شهادت نصیب ساخته، زندگی‌اش را به سعادت منتهی کردم.

او برترین شهیدان در نزد من، کلمه تامه و حجت بالغه من است. با دوستی و دشمنی او است که ثواب و عقاب می‌دهم. اول ایشان، بعد از حسین (علیه السلام)، سیدالعابدین (علیه السلام) و زینت دهنده اولیا و فرزند او همانم جد پسندیده‌اش (محمد باقر (علیه السلام)) شکافنده علم و مرکز دانش من می‌باشد.

ششم آن‌ها جعفر صادق (علیه السلام) است، آن کس که درباره او شک نماید، هلاکش می‌کنم. هر که او را رد کند مرا رد کرده است. او را درباره شیعیانش مسرور می‌گردانم، پس از او، فرزندش موسی (علیه السلام) است. در دوران او، فتنه و آشوب‌های تاریک و دهشتناکی رخ می‌دهد ولی وجوب حفظ او همچنان تکلیف من است. هر کس یک آیه از کتاب الهی را تغییر دهد، بر من دروغ بسته است. وای بر کسانی که پس از گذشتن زمان موسی بن جعفر، منکر حق شوند و دروغ ببندند. فرزند او علی بن موسی (علیه السلام) است؛ کسی که بار سنگین نبوت را بر دوشش می‌نهم و او را به اطلاع کامل بیازمایم. در آخر، اهریمنی متکبر او را می‌کشد و در شهری که بنده صالح، ذوالقرنین بنا کرده، در کنار بدترین آفریده‌هایم (هارون) مدفون می‌گردد. چشم او را به فرزندش محمد (علیه السلام)، روشن می‌گردانم. او وارث علم و معدن دانش و محل اسرار من و حجت و دلیل بر خلق من است. بهشت را جایگاه او قرار می‌دهم. درباره او هفتاد نفر از خاندانش را شفاعت می‌کنم. فرزند او علی (علیه السلام) است، سعادت را به او می‌دهم. او ولی و یار من است. او داعی به راه خدا، فرزندش حسن (علیه السلام)، خزانه‌دار علم من و برای جهانیان، مایه رحمت است. در

او، کمال موسی و نورانیت عیسی و صبر ایوب مشاهده می‌شود. فرزندش حجت الهی علیه السلام است. به وسیله او تمام فتنه‌ها را از روی زمین برمی‌چینم، و به خاطر او لغزش‌ها را دفع می‌کنم. گرفتاری‌ها و سنگینی‌ها را برمی‌دارم، درود و رحمت بر اینان باد.

جابر: به خدا قسم همین طور است که قرائت کردید. عبدالرحمان بن سالم که راوی این حدیث است می‌گوید: ابوبصیر گفت: اگر در مدت عمر خود، جز این حدیث را نمی‌شنیدی تو را کافی بود. آن را جز برای اهل بیت خود و اهلش نقل مکن.^۶

جابر و علاقه به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله

جابر ارادت عمیقی به خاندان پیامبر و اهل بیت علیهم السلام داشت.

امام صادق علیه السلام فرمود: «پدرم از پدرش امام زین العابدین علیه السلام نقل کرد، همان سالی که امام مجتبی از دنیا رفتند، من روزی پشت سر پدر و عمویم از کوچه‌های مدینه می‌گذشتیم، در آن هنگام، تازه به حد بلوغ رسیده یا نزدیک به بلوغ بودم، در راه به جابر بن عبدالله انصاری و انس بن مالک و جماعتی از قریش و انصار برخوردیم. جابر با دیدن امامان، خود را به پای حسن و حسین علیهم السلام افکند و می‌بوسید، مردی از قریش که از بستگان مروان بود بر او خُرده گرفت که با این سن و موقعیتی که از مصاحبت پیامبر خدا کسب کرده‌ای، چنین می‌کنی؟ جابر گفت: ای مرد! از من دور شو، اگر فضل و مقام این دو بزرگوار را می‌دانستی، بر من اشکال وارد نمی‌کردی، بلکه خاک زیر پایشان را می‌بوسیدی.»^۷



روایات فراوانی در این باره، در منابع روایی ما وجود دارد که گفته‌اند جابر علاقه فراوان به خاندان عصمت و طهارت داشت و نقل‌ها و داستان‌های فراوانی در کتب تاریخی آمده است که پرداختن به آن‌ها، نوشته را از مسیر اصلی خود خارج خواهد کرد و در همین زمینه، باید به زیارت جابر بن عبدالله انصاری در اربعین اشاره کرد که آن گرامی، با چه سوز و گدازی به زیارت امام حسین علیه السلام و شهدای کربلا پرداخته است!

جابر و حجاج بن یوسف ثقفی

جابر بن عبدالله انصاری، به دلیل عشق عمیق و وافر که به اهل بیت و خاندان عصمت و طهارت داشت، همواره به انتشار فضایل علی و زهرا و اهل بیت علیهم السلام می‌پرداخت. به همین دلیل حجاج بن یوسف ثقفی، هنگامی که بر مدینه مسلط شد، جابر و گروهی دیگر را به جرم طرفداری از علی علیه السلام و انتشار فضایل آن‌ها دستگیر کرد و مورد آزار و شکنجه قرار داد. «هنگامی که عبدالله بن زبیر در مقابل عبدالملک مروان به دعوی خلافت برخاست، عبدالملک، خلیفه مروانی، حجاج بن یوسف را برای دستگیری وی به مکه فرستاد. عبدالله به خانه کعبه پناه

جابر بن عبدالله انصاری در بقیع به خاک سپرده شد و قبر پاکش، طبق نقل‌های تاریخی، در ضلع شرقی بقیع است. لیکن حوادث و ماجراهای فراوانی سبب ناپیدایی قبر آن بزرگوار گردید. «صَلَّى عَلَيْهِ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ»

برد. حجاج خانه را آتش زد. پس از دستگیری ابن زبیر، حکومت مکه و مدینه بر او مسلّم شد. پس از آنکه مسجد را از سنگ‌ها و خون‌ها پاک کرد، به مدینه رفت و یک ماه یا بیشتر در این شهر توقف کرد. مردم مدینه را به جرم کشتن عثمان، با انواع شکنجه آزار داد. از جمله با مهر فلزی گذاخته، دست جابربن عبدالله انصاری، آن صحابی بزرگ و یار باوفای پیامبر اسلام را مهر زد.... و گردن بسیاری دیگر را ممهور ساخت»^۸

مرگ جابر و دفن در بقیع

جابربن عبدالله انصاری، افتخارات زیادی کسب کرد و نامش در تاریخ اسلام بلندآوازه و ماندگار شد.

او از شدت ضعف و در اثر زیادی سن، در سال ۷۷ هجرت دار فانی را وداع کرد. سینه‌اش لبریز از عشق به پیامبر و اهل بیت و پر از معارفی بود که توسط آن گرامیان به او منتقل شده بود. «توفی جابر سنة سبع و سبعین و صلی علیه أبان بن عثمان و کان امیر المدینة و کان عمر جابر أربعاً و تسعين سنة...»^۹

«جابر، در سال ۷۷ هجری از دنیا رفت و ابان بن عثمان که امیر مدینه بود، بر او نماز گزارد و ۹۴ سال عمر کرد.»

جابر بن عبدالله انصاری در بقیع به خاک سپرده شد و قبر پاکش، طبق نقل‌های تاریخی، در ضلع شرقی بقیع است. لیکن حوادث و ماجراهای فراوانی سبب ناپیدایی قبر آن بزرگوار گردید. «صَلِّيَ عَلَيْهِ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ»؛ «فرشتگان آسمان‌ها بر او درود فرستاده و می‌فرستند.»

۱۴ - صهیب بن سنان

صهیب بن سنان رومی، ابو یحیی، که نامش عبدالملک بوده، از صحابی معروف پیامبر خدا ﷺ است؛ چنانکه مبارکفوری در کتاب «تحفة الأحمذی» آورده است:

«منزل صهیب در سرزمین موصل، میان دجله و فرات بوده است. رومیان بر این ناحیه دست یافتند و وی به اسارت آنان درآمد و به روم برده شد. دوران کودکی و جوانی‌اش را در رم گذراند. طایفه بنی‌کلب او را خریده، به مکه آوردند. پس از آن، عبدالله جدعان او را از بنی‌کلب خرید و مدت‌ها برده عبدالله جدعان بود. چون پیامبر به رسالت برگزیده شد، به آن حضرت ایمان آورد و با عبدالله جدعان به مخالفت برخاست. از دست او آزار و اذیت فراوان دید. او از مستضعفان و رجال صفة بود. با پیامبر به مدینه هجرت کرد.»^{۱۰}

به نوشته مبارکفوری و برخی دیگر از مورخان، صهیب بن سنان از اصحاب صفة بوده و جزو کسانی است که شب‌ها را به عبادت می‌پرداخت و روزها را در میدان‌های نبرد و جهاد در رکاب پیامبر با مشرکان می‌جنگید.

درباره این شخصیت، مطالب چندانی نیست لیکن روایاتی گویای عظمت جایگاه او در اندیشه پیامبر است.

«الصُّهَيْبُ، هُوَ صُهَيْبُ بْنُ سِنَانَ، مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ.»^{۱۱}

«صهیب، همان صهیب بن سنان است که غلام و خدمتکار پیامبر خدا بود.»

نکاتی بدیع دربارهٔ صهیب

چنانکه پیشتر اشاره داشتیم، پیامبر خدا ﷺ بسیار به صهیب بن سنان علاقمند بود. در روایتی آمده است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند:

«مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُحِبِّ صُهَيْبًا حُبَّ الْوَالِدَةِ لَوْلِدِهَا»^{۱۲}

«هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد، پس دوست بدارد صهیب را، مانند دوستی و محبت مادر به فرزندش.»

همچنین در روایاتی دیگر از علی عليه السلام دربارهٔ صهیب، نکاتی بدیع اشاره شده که دلالت بر عظمت شأن و والایی جایگاه او در نزد پیامبر و علی عليه السلام دارد:

«كَانَ صُهَيْبٌ مِّنْ اعْتَزَلَ الْفِتْنَةَ فِي الْمَدِينَةِ وَأَقْبَلَ عَلَيَّ عليه السلام»^{۱۳}

«صهیب از کسانی بود که در فتنه‌های مدینه از آن‌ها کناره گرفت و به علی عليه السلام روی آورد.»

گرویدن این شخصیت نامی، در فتنه‌های بر باد دهنده و دهشتناک مدینه، به علی عليه السلام و کناره‌گیری از این فتنه‌ها، دلالتی روشن بر وجود ضمیری روشن و فکری تابنده در صهیب دارد و اگر نبود این روشنی‌ها و بصیرت‌ها، هرگز صهیب در آن فتنه‌هایی که اصحاب کبار پیامبر هم لغزیدند، کناره نمی‌گرفت و به علی عليه السلام ملحق نمی‌شد.

مرگ و بدرود حیات

حاکم از عبدالله بن نمیر نقل کرده که گفت:

«صهیب یکنی ابا یحیی وهو صهیب بن سنان النمري من النمر بن قاسط، و كان أصابه سي فوق بأرض الروم، فقيل: صهيب الروم، بلغ سبعين سنة، و كان يخضب بالحناء، مات بالمدينة في شوال سنة ثمان و ثلاثين و دفن بالبقيع»^{۱۴}

«صهیب، با کنیهٔ ابو یحیی خوانده می‌شود و او همان صهیب بن سنان نمری، از تیرهٔ نمرهٔ بن قاسط است. وی به اسارت رفت و در سرزمین روم بود. گفته شده، صهیب رومی، به هفتاد سالگی رسید. عادت او این بود که با حنا خضاب می‌کرد. در مدینه در ماه شوال سال ۳۸ هجری بدرود حیات گفته و در بقیع مدفون گردید.»

صهیب بن سنان را در ردیف صحابی پاک‌باخته و خالص پیامبر یاد کرده‌اند که در بیشتر نبردها همراه و در کنار پیامبر بود. البته وی در مکه نیز زیسته است که در خانهٔ عبدالله جدعان سختی‌های فراوانی دید.

صهیب بن سنان در نبردهای بسیاری در کنار پیامبر خدا بود و افتخارات فراوانی نصیب او گردید. «مات بالمدينة سنة ۲۸، ثمان و ثلاثین في خلافة علي بن أبي طالب»^{۱۵}

«در مدینه از دنیا رفت، در سال ۲۸ هجری، در زمان خلافت علی (ع)»

طبق نقل ابن اثیر، حاکم مدینه و برخی از مسلمانان بر او نماز گزاردند و در بقیع، دفنش کردند «البته در مطاوی روایی انعکاس یافته که صهیب، در اواخر عمر از مسیر حق انحراف یافت و به مخالفت با بیعت با علی (ع) پرداخت»^{۱۶}

۱۵. شَمَّاس بن عثمان

شَمَّاس بن عثمان، از قبیله بنی مخزوم و فرزند عثمان بن الشرید و صفیه بنت ربیعه بن عبد شمس است. او از مردان و معاریف مکه و از اشراف بلندآوازه این شهر بود که در دوران جاهلیت، به رسم آنان می‌زیست. در اسنادی که مبارکفوری ارائه کرده، او بردگانی داشته و به شدت به رسوم جاهلیت وفادار بوده است.

رسالت پیامبر گرامی اسلام، باعث تحوّل عجیبی در روحیه او گردید، به محض آن حضرت آمد و تقاضا کرد که اسلام را بر او نماید. پیامبر خدا (ص) کلمات وحی را برای او بیان کرد. وی به محض شنیدن بخش‌هایی از کلمات نورانی پیامبر، ایمان آورد. در این دوره، آزار فراوانی از قبیله خود و قبیله قریش تحمّل کرد. با سختی و شدتی که یاران نخستین پیامبر داشتند، او به همراه شخصیت‌های بزرگی مانند جعفر بن ابوطالب، به دستور پیامبر خدا (ص)، به حبشه هجرت کرد. بدین روی، شماس بن عثمان از مهاجران نخستین است که تمام امکانات و مملّقات را به خاطر ایمان خویش رها کرد. پس از هجرت پیامبر به مدینه و سپری شدن دوران رنج و شکنجه مسلمانان در مکه، به همراه مهاجران نخستین، در هجرت دوم، به مدینه رهسپار شد.

وی در ردیف اصحاب صفا در آمد و سپس به منزل مبشّر بن عبد منذر رفت و در منزل وی سکنی گزید. در ماجرای عقد اخوت میان مسلمانان، پیامبر خدا میان او و حنظله بن ابی عامر، عقد اخوت بست.

«مشهد البدر و الأحد مع رسول الله...»^{۱۷}

«همراه پیامبر در بدر و أحد شرکت کرد.»

شَمَّاس بن عثمان در جنگ احد، جراحات بسیار برداشت. به فرمان پیامبر (ص) به مدینه انتقال یافت و پس از مدتی در اثر جراحات وارده به شهادت رسید. پیامبر خدا بر جنازه وی نماز خواند و در بقیع دفنش کردند.

۱۶. ابوقتاده انصاری

اسم او «حارث» و به گفته‌ای «نعمان» و کنیه‌اش ابوقتاده است. وی فرزند «رَبِيعِ بْنِ بَلْدَمَةَ انصاری» است و مادرش «کبشه»، دختر «مظهر بن حزام» می‌باشد. ابوقتاده در زمره اصحاب پیامبر ﷺ و از شجاعان و دلاوران کم‌نظیر و از برترین یاران پیامبر است که به همین سبب «فارس رسول‌الله» لقبش دادند. مورخان نگاشته‌اند: «ابوقتاده در تمام غزوه‌ها و جنگ‌های صدر اسلام همراه پیامبر ﷺ بوده لیکن درباره حضور وی در بدر، یک رأی و یک نظر نیستند، لذا برخی او را از بدریون می‌دانند و جمعی هم بر این عقیده‌اند که او از جنگ احد به بعد حضور داشته است.»^{۱۸}

ابوقتاده و همگامی‌اش با علی علیه السلام

ابوقتاده از یاران مخلص و با وفای امیرمؤمنان بوده و در تمام جنگ‌های زمان خلافت آن حضرت (مانند جمل، صفین و نهروان) حضور داشته و در جمل و صفین، ملازم رکان آن حضرت بوده است.^{۱۹}

ابوقتاده، والی مکه

هنگامی که علی علیه السلام به خلافت رسید، خالد بن عاص بن هاشم بن مغیره مخزومی را که از سوی عثمان والی مکه بود عزل کرد و ابوقتاده انصاری را بر ولایت آن شهر منصوب کرد لیکن پس از مدتی، وی را از سمت خویش برکنار نمود و قثم بن عباس را به جایش گمارد. ابوقتاده به خاطر عشق وافر وی که به علی علیه السلام داشت، از مکه راهی کوفه شد و در کنار آن حضرت تا پایان عمر شریفش در کوفه ماند.

«آنگاه که امیر مؤمنان علیه السلام آماده حرکت به سوی بصره و جنگ با ناکثین گردید، ابوقتاده مطالبی گفت که حکایت از ایمان عمیق او به ولایت آن حضرت و وفاداری نسبت به او داشت.»^{۲۰}

«امیرمؤمنان در جنگ خوارج، سپاه خود را آرایش داد و فرماندهی ممینه را به حُجر بن عدی و میسره را به شیث بن ربیع یا معقل بن قیس ریاحی و سواره نظام را به ابوایوب انصاری و پیاده نظام را به ابوقتاده انصاری سپرد و خود در قلب لشکر قرار گرفت.»^{۲۱}

خطیب بغدادی نقل می‌کند: «هنگامی که امیر مؤمنان علی علیه السلام از جنگ با نهروانیان فراغت یافت، ابوقتاده انصاری، با شصت یا هفتاد نفر از اصحاب رسول الله، به مدینه مراجعت نمود.»^{۲۲}

ابوقتاده به محض ورود به مدینه، به دیدار عایشه شتافت و گفت‌وگوهای بی‌میان آنان انجام

گرفت. در پایان، عایشه گفت: ای ابوقتاده، نباید چیزی مانع آن شود که من حقی درباره علی بن ابی طالب بگویم و آن این است که از پیامبر خدا شنیدم درباره علی فرمود:

«تفرقت أمتی علی فرقتین، تفرقت بینهما فرقة مخلقون رئوسهم مخفون شواربهم... یقرئون القرآن لاستجاوز تراقیهم، یقتلهم أحب الناس إلی و أحبهم إلی الله تعالی».^{۲۳}

«امتم به دو گروه تقسیم می‌شوند؛ گروهی از دین خارج می‌شوند، سرهایشان را می‌تراشند، شارب‌های خود را کوتاه می‌کنند. قرآن تلاوت می‌کنند که از حنجره‌شان تجاوز نمی‌کند. این گروه را کسانی می‌کشند که نزد من و خداوند محبوبترین بندگان خدایند.»

چون عایشه اقرار به حقانیت علی علیه السلام کرد، ابوقتاده گفت: حال که می‌دانی علی محبوبترین آفریده خدا در نزد پیامبر و خداوند است اکنون چرا با او به مخالفت برخاسته‌ای؟! عایشه از پاسخ طفره رفت.

تاریخ وفات ابوقتاده

«ابوقتاده در سال ۴۸ یا ۵۰ هجری، پس از خلافت امیرمؤمنان و دوران امامت امام مجتبی علیه السلام در مدینه از دنیا رفت و در بقیع دفن گردید.»^{۲۴}

۱۷. قیس بن سعد بن عباده

نامش قیس، کنیه‌اش ابو عبدالله، پدرش سعد بن عباده، رئیس قبیله خزرج بود و مادرش فکهیبه نام داشت. ولادتش را اندکی پیش از ظهور اسلام دانسته‌اند. او در همان روزهای نوجوانی و در سن ۱۲ سالگی به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گرایش یافت و به گروه مسلمانان پیوست و از صحابه مکی پیامبر شمرده می‌شود.

با پیامبر خدا به مدینه هجرت کرد و پس از غزوه بنی المصطلق، در همه جنگ‌های آن حضرت شرکت داشت. در مکه کنار رسول الله و در مدینه همگام با آن حضرت بوده و خدمات فراوانی را در جبهه‌های جنگ به اسلام و پیامبر نموده است.

حضور در واقعه غدیر

طبق نقل ابن اثیر در «أسد الغابه»، قیس بن سعد در واقعه غدیر حضور داشت و با توجه به ایمان عمیقی که به پیامبر و بیانات آن حضرت داشت، یکی از دوازده نفری است که با ابوبکر،

ماجراهای فراوانی در باره ابو رافع و خزانه‌داری بیت‌المال علی علیه السلام در کتب تاریخی مطرح شده است. بعد از شهادت امام علی با امام حسن مجتبی علیه السلام به مدینه بازگشت. او از نخستین دانشمندان شیعه محسوب می‌شد. کتاب «السنن و الأحكام و القضايا» از تصنیفات او است که روایات آن را از حضرت علی علیه السلام نقل می‌کند.

رویاروی شد و در اثبات فضیلت و حقانیت علی علیه السلام دفاعیه‌های فراوانی را ارائه کرد. علی علیه السلام او و همراهانش را به آرامش دعوت کرد و آنان به اعتراض کلامی بسنده کردند.

حضور در نبردهای دوران امام علی و امام مجتبی علیه السلام

«قیس بن سعد» در نبردهای جمل، صفین و نهروان، حضوری چشمگیر داشت و به جانبازی پرداخت و جراحاتی برداشت. او در دوران علی علیه السلام به فرماندهی شرطة‌الخمیس رسید و از یاران با وفای علی علیه السلام بود.^{۲۵}

قیس بن سعد در کنار علی علیه السلام افتخار می‌کرد و به خود می‌بالید که همگام با شخصیتی است که محبوبترین فرد در نزد خدا و رسول است.

ایشان، همچنین مدتی را از ناحیه علی علیه السلام فرماندار آذربایجان بود و در زمان امام مجتبی علیه السلام از فرماندهان و پیشقراولان سپاه آن حضرت به شمار می‌رفت و پس از امام مجتبی علیه السلام جزو محبان و پیروان امام حسین علیه السلام بوده است.

بازگشت به مدینه و لیبک دعوت الهی

چنان‌که از ماجرای زندگی وی برمی‌آید و ابن‌اثیر به آن اشاراتی رمزی و کوتاه نموده، قیس در سال ۱۹ پس از هجرت، در فتح مصر شرکت کرد و مدتی را همانجا ساکن شد تا این که در ماجرای اعتراض و شورش مردم مدینه علیه عثمان و قتل وی و خلافت علی علیه السلام به مدینه بازگشت. او همچنین در کوفه، در کنار امیر مؤمنان بود و پس از شهادت آن حضرت، به مدینه بازگشت و در آغاز امامت امام حسین علیه السلام سال ۶۱ هجرت، در مدینه دار فانی را وداع گفت و در بقیع مدفون گشت.^{۲۶}

۱۸. ابو رافع

در نام وی اختلاف است؛ بعضی او را طالب و برخی خزیمه خوانده‌اند.^{۲۷} کنیه وی ابو رافع است. خاندانش از سابقین و پیشگامان اسلام‌اند. خاندان ابو رافع از برترین خانواده‌های شیعه هستند که به نام وی به عنوان «آل ابی رافع» شهرت یافته‌اند.

مسلمانی ابو رافع، در همان روزهای نخستین رسالت روی داد. او دو بار هجرت کرد؛ هجرت به حبشه و هجرت به مدینه. در تمام جنگ‌ها، در کنار پیامبر ﷺ و ملازم رکاب آن حضرت بوده است. جنگ‌های احد، بدر، خندق و حنین از جنگ‌هایی است که نام وی در شمار مجاهدان آن صحنه‌ها، به صورتی پررنگ ثبت شده است.

نماز بر دو قبله

روزی که پیامبر ﷺ در مسجد قبلتین (۱۵ شعبان) در حال نماز ظهر، مأمور به تغییر قبله شد، ابورافع در کنار آن حضرت حضور داشت و بر دو قبله نماز گزارد.

در کنار علی ؑ

بعد از رحلت پیامبر خدا ﷺ ملازم علی ؑ بود و همراه آن حضرت به کوفه رفت و خزانه‌دار کوفه شد.

ماجرای فراوانی در باره ابو رافع و خزانه‌داری بیت‌المال علی ؑ در کتب تاریخی مطرح شده است.^{۲۸}



بعد از شهادت امام علی با امام حسن مجتبیٰ علیه السلام به مدینه بازگشت. او از نخستین دانشمندان شیعه محسوب می‌شد. کتاب «السنن و الأحکام و القضا یا» از تصنیفات او است که روایات آن را از حضرت علی علیه السلام نقل می‌کند. عبدالله و علی نیز از فرزندان او هستند و از اصحاب و یاران با وفای علی علیه السلام به شمار رفته‌اند. کتاب «قضایا امیر المؤمنین» از تصنیفات عبدالله است و علی بن ابی‌رافع نیز کتاب‌های بسیاری در فنون فقه نگاشته است.^{۲۹} کتاب‌هایی در «وضو» و «صلاة» از نوشته‌های او است.

مرگ ابو رافع و دفن وی در بقیع

به نوشته فاکهی، ابو رافع در سال ۵۸ هجرت از دنیا رفت و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.

«توفی فی المدینة فی نفس العام الذی استشهد فیہ الامام امیر المؤمنین و دفن بالبقیع»^{۳۰}

«در مدینه، در سالی که علی علیه السلام به شهادت رسید وفات یافت و در بقیع مدفون گردید.»

۱۹. جبلة بن عمرو انصاری (ساعدی)

او از یاران بزرگ و با فضیلت پیامبر بود و از فقهای صحابه به شمار می‌آمد.

«كان جبلة بن عمرو فاضلاً من فقهاء الصحابة»^{۳۱}

«جبلة بن عمر از افراد فاضل و از فقهای صحابه پیامبر بود.»

در کنار پیامبر، در جنگ‌های فراوان، از جمله بدر و احد و خندق و... حضور داشت و کلمات نورانی پیامبر را فرا می‌گرفت و از پیامبر در باره مفاهیم و محتوای آیات می‌پرسید و آنها را در سینه خود حفظ می‌کرد. به حق او از فقهای صحابه پیامبر بود.

در جبهه علی علیه السلام

پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، جبلة بن عمرو از علی علیه السلام جدا نشد و در جبهه آن حضرت قرار گرفت. «با آن حضرت به کوفه رفت و در نبردهای جمل، صفین و نهروان حضور فعال داشت.»^{۳۲} او از منتقدان ماجرای سقیفه بود و همواره از مظلومیت و حقانیت علی علیه السلام سخن می‌گفت.

در برابر عثمان

او با توجه به اعتقاد شدید به حقانیت علی علیه السلام در برابر خلفا، موضع تندی داشت؛ از جمله در برابر عثمان به موضعگیری‌های صریح می‌پرداخت.

«جبله بن عمرو نخستین کسی است که با سخنان تند و خشن، به عثمان اعتراض کرد. بدین ترتیب که روزی جبله در میان گروهی از افراد قبیله «بنی سعد» نشسته بود و زنجیری در دست داشت، عثمان که از آنجا عبور می‌کرد، به آنان سلام کرد. مردم جواب سلام او را گفتند. در این هنگام جبله رو به مردم کرد و گفت: چرا جواب سلام کسی را می‌دهید که این همه اعمال خلاف مرتکب می‌شود؟ سپس رو کرد به عثمان کرده، گفت: باید این نورچشمی‌ها را طرد کنی و گرنه این زنجیر را به گردنت خواهم انداخت.

عثمان گفت: کدام نورچشمی‌ها؟ من برای انجام کارها افراد شایسته را انتخاب می‌کنم. جبله پاسخ داد: آیا مروان، معاویه، عبدالله بن عامری و عبدالله بن سعد ابی‌سرح را به دلیل شایستگی آنان انتخاب کرده‌ای؟

پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، جبله بن عمرو از علی علیه السلام جدا نشد و در جبهه آن حضرت قرار گرفت. «با آن حضرت به کوفه رفت و در نبردهای جمل، صفین و نهروان حضور فعال داشت.»

اینان کسانی هستند که قرآن و پیامبر، خون بعضی از آنان را هدر اعلام نموده و هیچ ارزشی در اسلام ندارند. عثمان که در برابر سخنان نافذ و اعتراض منطقی جبله پاسخی نداشت، آنجا را ترک کرد. از آن روز اعتراض شروع شد و مردم نسبت به عثمان جری شدند.^{۳۳}

همچنین موضعگیری تند او نسبت به عثمان در خصوص داروغه مدینه، حارث بن حکم، در تاریخ مشهور است.

«به تسلط حارث بن حکم به بازار مدینه به دستور وی اعتراض کرد. عثمان، «حارث» را داروغه بازار قرار داده بود و او به دستور و موافقت عثمان، اجناس رسیده از اطراف را می‌خرید و به قیمت دلخواه خود می‌فروخت و مجالی برای بازاریان باقی نمی‌گذاشت. حارث علاوه بر این،

کرایه دکانداران و دست فروش‌ها را برای خود جمع آوری می‌کرد و با مردم، بدرفتاری می‌نمود و هر چه مسلمانان در مورد کوتاه کردن دست حارث از بازار، با عثمان گفت‌وگو کرده بودند، او ترتیب اثر نداده بود و همین امر موجب اعتراض شدید جبله بود.»^{۳۴}

«باری، جبله نه تنها در زمان حیات عثمان با او مبارزه می‌کرد، بلکه از آنجا که او را عنصری خطاکار می‌دانست، پس از مرگ وی نیز هنگامی که خواستند جنازه او را در قبرستان بقیع دفن کنند، از این کار جلوگیری کرد. از این رو، جنازه عثمان را به حش کوب بردند و در آنجا به خاک سپردند.»^{۳۵}

در بحار، متنی در خصوص وساطت افراد دارد که جبله، دست از عثمان بردارد ولی او همواره بر مخالفت با عثمان اصرار ورزیده و پای فشرده است. در این زمینه، مباحث مفصلی درباره وی در الغدیر (ج ۹، ص ۲۱۲) وجود دارد که خوانندگان را به آن کتاب ارجاع می‌دهیم.

«أَنَّ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ مَشَى إِلَى جَبَلَةَ وَ مَعَهُ ابْنُ عَمِّهِ أَبُو أَسِيدٍ السَّاعِدِيُّ فَسَأَلَهُ الْكَفَّ عَنْ عُثْمَانَ. فَقَالَ وَاللَّهِ لَا أَقْضِرُ عَنْهُ أَبَدًا، وَ لَا أَلْقَى اللَّهَ فَأَقُولُ ﴿أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبْرَاءَنَا فَاصْلُبُونَا السَّبِيلًا...﴾»^{۳۶}

«زیدبن ثابت با پسرعمویش ابو اسید ساعدی نزد جبله رفته و از او خواستند از عثمان دست بردارد. گفت: هرگز دست از او برنمی‌دارم و نمی‌خواهم خدا را در حالی ملاقات کنم که در برابر سؤال خداوند بگویم: ما از بزرگان و ریيسان خود اطاعت می‌کردیم، آن‌ها ما را گمراه کردند.»

مرگ جبله و آرمیدن در بقیع

«جبله، در سال ۳۸ هجری، چشم از جهان فرو بست. مسلمانان زیادی بر جنازه مطهرش نماز گزارند و در بقیع دفنش کردند.»^{۳۷}

البته از برخی مطاوی تاریخی برمی‌آید که وی در مصر سکونت گزیده ولی هرگز اشاره‌ای به دفن وی در مصر نکرده‌اند، بلکه صاحب «الاستیعاب» محل دفنش را بقیع دانسته است. به همین جهت به نقل عبارتی از بحار، از مرحوم مجلسی بسنده می‌کنیم:

«ذكر القاضي عياض في المدارك أن المدفونين من أصحاب النبي هناك عشرة آلاف و لكن الغالب منهم مخفي الآثار عيناً و جهةً و سبب ذلك أن السابقين لم يعلموا

القبور بالكتابة و البنه، مضافاً إلى أنّ تهادى الأيام يوجب زوال الآثار...»^{۳۸}

«قاضى عياض در مدارک خود آورده است: مدفونين در بقیع از اصحاب پیامبر، دو هزار نفرند لیکن بیشتر آنها، آثارشان از حیث اصل و نام و نشان، مخفی است و سبب این مسأله هم این است که سابقین، قبور این صحابه را در کتب خود نیاورده‌اند. مضاف بر این، گذر ایام موجب زوال نشانه‌ها می‌شود.»

چنانکه در مورد صحابه و تابعین آن شد که دربارهٔ جبله و بهلول بن ذؤیب و... شد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

پی‌نوشت‌ها:

۱. سلیم بن قیس الهلالی، کتاب سلیم بن قیس، تحقیق محمدباقر الانصاری، بی‌تا، بی‌نا، ص ۱۸۶
۲. محمدعلی عالمی، پیغمبر و یاران، ج ۲، مؤسسه مطبوعاتی افتخاریان، ۱۳۴۶
۳. محمدعلی عالمی، پیشین، ص ۱۱۴
۴. همان، ص ۱۱۶
۵. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۶، دارالعلم بیروت، ۱۹۸۷، ص ۳۱
۶. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۲، پاساژ سعدی، بی‌تا، ص ۶۰۶
۷. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۳۰۲، دارالعلم بیروت، ۱۹۸۷ م.
۸. امینی، عبدالحسین، الغدير، ج ۹
۹. ابن اثیر، ابی‌الحسن علی بن محمد الجزری، ج ۱۰، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی‌تا، ص ۲۵۷
۱۰. ابن عبد‌الرحیم المبارکفوری، تحفة الاحوذی، ج ۲،
- دارالکتب العلمیه، التبیان، ۱۲۸۳ هـ. ق.، ص ۳۰۴
۱۱. الشیخ حسن صاحب المعالم، التحریر الطاووسی، تحقیق فاضل الجواهری، مکتبه آیه الله المرعشی، ۱۴۱۱ هـ. ق، ص ۹۲
۱۲. مجلسی، محمدباقر، ج ۴۱، دارالعلم بیروت، ۱۹۸۷ م، ص ۳۲۶
۱۳. همان، ص ۳۲۷
۱۴. الحاکم النیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳
۱۵. المبارکفوری، پیشین، ص ۳۰۳
۱۶. ر. ک: اسد الغابه، ج ۲، ص ۳۶
۱۷. مؤسسه البحوث الاسلامیه، شهداء الاسلام فی عصر الرساله، مرکز الاعلام.
۱۸. ر. ک: الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۷، ص ۲۳۷
۱۹. ابن اثیر، ابی‌الحسن علی بن محمد، ج ۵، دراحیاء التراث العربی، لبنان، ۱۹۷۰ م.
۲۰. تاریخ طبری.

۲۱. همان.
۲۲. همان.
۲۳. حسکانی.
۲۴. ابن اثیر، اسدالغابه، ج ۱، ص ۱۲۰
۲۵. محمدعلی عالمی، پیغمبر و یاران، ج ۴، مؤسسه مطبوعاتی افتخاریان، بی تا، ص ۲۳۲
۲۶. ر. ک: اسدالغابه، حرف ق.
۲۷. ر. ک: اسدالغابه
۲۸. جعفر سبحانی، فروغ ابدیت، ج ۲، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۶۳، ص ۲۱۸
۲۹. السید ناصر الطیبی، ابورافع، مولی رسول الله، مجمع البحوث الاسلامیه، ۱۴۱۲ هـ. ق، ص ۶۴
۳۰. ابن خلکان، دفيات الاعیان، مراجعه شود.
۳۱. ابن اثیر، اسدالغابه، پیشین، ج ۵، ص ۱۸۷
۳۲. جعفر سبحانی، شخصیت‌های اسلامی شیعه، چاپخانه علمیه قم، ۱۳۵۹، ص ۱۰۷
۳۳. جعفر سبحانی، پیشین، ص ۱۰۸ به نقل از تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۱۴
۳۴. جعفر سبحانی، پیشین، ص ۱۰۸، به نقل از تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۱۴
۳۵. همان، ص ۱۱۰، به نقل از الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۱، ص ۲۲۵
۳۶. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۲۱، دارالعلم بیروت، ۱۹۸۷م، ص ۲۹۲
۳۷. ر. ک: الاستیعاب، ج ۶
۳۸. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۲۹۷

